

هویت معرفتی دین و سنت

□ حمید پارسا نیا

اشاره

سنت اغلب، در مقابل مدرنیته قرار می‌گیرد و برای آن تعاریفی ذکر می‌شود. برخی از تعاریف از ناحیه کسانی است که در خارج از حوزه سنت قرار گرفته و بعضی دیگر مربوط به کسانی است که حیات و زندگی را در پرتو سنت معنا می‌کنند.

در تعاریف مدرن - سنت فاقد هویت معرفتی است و بیشتر شیوه‌ای از عمل و زیست است که ریشه در عادات پیشین دارد و ناخودآگاه به آن عمل می‌شود، ولیکن در تعاریف دیگر سنت گرچه نوعی از عمل و زندگی است، راه و روش معرفت نیز می‌باشد. در این تعاریف سنت مشابهتی با منطق پیدا می‌کند، با این تفاوت که منطق مسیر تردد و آمد و شد دانش حصولی است و سنت طریق دانش شهودی و آگاهی متعالی دینی سنت شیوه‌ای است که از متن معرفت و علم دینی طلوع می‌کند و سالکان خود را با سز و رازی که در متن آن حضور دارد، آشنا می‌گرداند و به همین دلیل سنت را پیوند ناکسستی با علم دینی است.

سنت و معرفت

سنت و ایدئولوژی در دنیای متجدد امروز منسوخ و مهجور می‌باشند و این در حالی است که هر یک از این دو، در دوره‌هایی کوتاه یا طولانی از تاریخ مطلوب بوده و از اعتبار شایسته‌ای برخوردار بوده‌اند. اعتبار پیشین و مهجوریت امروز، تابع علل و عواملی است که در این مقال مورد توجه قرار خواهند گرفت.

سنت علی‌رغم آن که در دنیای متجدد و با حاکمیت مدرنیسم، غیرقابل تحمل‌تر از ایدئولوژی است ولیکن از پیشینه‌ای بسیار طولانی‌تر برخوردار بوده و ایدئولوژی در قیاس با آن عمری کوتاه و محدود دارد. سنت هزاره‌هایی چند را در اوج اقتدار و اعتبار سپری کرده و اقتدار و حاکمیت آن در گذشته تاریخ همواره موجب شده تا آنچه سنت نبوده است نیز در قالب سنت تقلب شود و با نام سنت عرضه گردد؛ چه این که تقلب را همواره به قالب سکه‌ای می‌زنند که از اعتبار برخوردار باشد.

اعتبار و بی‌اعتباری سنت تابع نحوهٔ معرفت و آگاهی است، در حالی که ظهور و افول ایدئولوژی مروهون بود و نبود نوعی دیگر از معرفت و آگاهی است. تجدد و مدرنیسم نیز، در مقطعی که در ستیز با سنت و ایدئولوژی قرار می‌گیرد، حامل پیدایش و بروز دیدگاه معرفتی نوینی است که اینک بر حوزه‌های علمی دنیای معاصر سنگینی می‌کند.

تعاریف سنت

قبل از ورود به بحث، ناگزیر باید تعریف خود را از سنت و دیگر مفاهیم مورد نظر ارائه دهیم، هرچند تعریفی که برای هر یک از آنها ارائه می‌شود تابعی از دیدگاه معرفتی تعریف‌کننده است. برخی از این تعاریف مبتنی بر نگاهی دینی و بعضی دیگر از منظر دنیای مدرن است. سنت در برخی از این تعاریف، حقیقتی آسمانی، الهی، مقدس و واقعیتی پرنشاط، زنده و معجرای زندگی و حیات و مسیر مستمر افاضات متجدد و متحولی است که همواره نو و تازه است. سنت در این تعریف در برخی از موارد با حفظ خصوصیات یاد شده، از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است و در مواردی هم که تغییر زمانی را می‌پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی و باطنی ابدی بهره‌مند می‌باشد. اما در برخی تعاریف دیگر، مرگ از همهٔ اندام سنت می‌بارد. فرسودگی، قالب آن است و کهنگی از آن استشمام می‌شود. دوام، استمرار و قداست نیز عارضه‌ای است که به اصرار پیروان، بر آن تحمیل می‌شود.

تعاریف مدرن سنت

در تعاریف مدرن، سنت همان چیزی است که مربوط به حال نیست و متعلق به گذشته است. چیزی که در گذشته سنت نبوده است چون از ظرف خود عدول کرده و تا زمانی دیگر که در حقیقت متعلق به آن نیست دوام آورده، تبدیل به سنت شده است. سنت لاشه و نعش رفتار است. رفتار تا زمانی که در ستیز و پیکار با محیط و عوامل ناسازگار، به قوت اندیشه و ابداع شکل می‌گیرد، زنده است و این‌گونه از رفتار، سنت نیست. ولی همان رفتار زنده وقتی که به دلیل انس ذهنی عاملان به آن، به شکل قالب زندگی درمی‌آید و تحرک و پویایی خود را که از ناحیهٔ تعقیب آرمانها و اهداف است، از دست می‌دهد و بلکه خود به صورت هدف و آرمان درمی‌آید، تبدیل به سنت می‌شود.

سنت در نگاه جامعه‌شناختی رایج، ترجمه "Tradition" و مرادف با آن گرفته می‌شود^۱ و به معنای شیوه‌ای از رفتار و کردار است که دارای پیشینه بوده و در اثر تکرار و ممارست به صورت عاداتهای مستقر و عمیق در ذهنیت مشترک جامعه رسوب می‌نماید. زمینهٔ معرفتی سنت از این دیدگاه، چیزی جز یک شناخت حسی - عاطفی نیست که در اثر ممارست و تکرار عمل پدید می‌آید. در مقابل سنت، تجدد و مدرنیته است که با واقعیت متحول و متغیر انسان و جهان همساز بوده و در نهایت نیز بر سنت غالب می‌آید.

این تعریف از سنت با هستی‌شناسی مادی و معرفت‌حسی (آمپریسم) و دانش علمی (علم به معنای Science) که حول محور داده‌های آزمون‌پذیر و به صورت تئوری‌های اثبات و یا ابطال‌پذیر و مانند آن سامان می‌یابد، سازگار است.

مادی بودن هستی‌شناسی مزبور صرفاً در چارچوب مرسوم و منسوخ ماتریالیسم و مادیت قرن نوزدهم خلاصه نمی‌شود بلکه مراد از مادی بودن این است که واقعیت معلوم نزد این گروه - در صورتی که اذعان به واقعیت داشته باشند - چیزی جز دنیای آزمون‌پذیر و محسوس نیست و به همین دلیل، واقعیتی که در قالب گزاره‌های متافیزیکی و غیر تجربی عرضه می‌شود را مهمل و بی‌معنا شمرده و اگر مانند دیدگاه ماتریالیستی قرن نوزدهم مطلقاً آن را انکار نکنند، مطلقاً ناشناختنی می‌خوانند.

در نگاه کسانی که سنت را مبتنی بر ذهنیت انسان و متکی بر شناختی حسی - عاطفی‌ای می‌دانند که در اثر تکرار رفتار اجتماعی حاصل می‌شود، همانگونه که اشارت رفت، مرگ آن از قبل پیش‌بینی و ظهور امر متجددی که مخالف آن است، در نهایت نوید داده می‌شود. به عبارت دیگر باید گفت این تعریف، سنت را اگر حیاتی نیز داشته باشد، می‌خشکاند و از آن لاشه‌ای برجای می‌گذارد که سرنوشتی جز زوال و نابودی نمی‌تواند داشته باشد.

سنت، شیوه‌ای از رفتار و فعل انسان است؛ شیوه‌ای از رفتار که زندگی و حیاتی جدای از حیات و زندگی رفتارکنندگان نمی‌تواند داشته باشد و وقتی عاملان رفتار، که انسان‌هایند، سنت را ناشی از ذهنیت منجمد و رسوب یافته و اندیشه و عادت دورمانده از واقعیت سیال و متحرک تعریف نمایند، بدون شک این تعریف به دلیل قطع ارتباط سنت با واقعیت، رنگ فرسودگی و گرد کهنگی را بر آن می‌نشانند و زندگی و نشاط، طراوت و حلاوت را از آن می‌گیرد.

نسبت دین و سنت

سنت در هزاره‌هایی که پرشکوه و توانمند بر اریکه قدرت نشسته بود، نزد کسانی که به آن عمل می‌کردند و حتی نزد آنان که از آن تخلف می‌ورزیدند، از تعریف دیگری برخوردار بود. تعریف آنها همواره مبتنی بر هستی‌شناسی و معرفت و آگاهی دینی بود و به همین دلیل، سنت حتی نزد کسانی که آن را بی‌روح و مرده می‌بینند، نسبتی نزدیک با دین داشته و دارد. این عده معتقدند، سنت که حاصل ذهنیت عقب مانده اجتماع از واقعیت متحول انسان و جهان است، همواره خود را در قالب گزاره‌های دینی و به صورت ادیان مختلف، توجیه می‌کند. به بیان دیگر، سنت ثبات و استقرار ذهنی خود را بر جهان تحمیل کرده و از این طریق، تفسیرهای دینی از هستی پدید می‌آید.

آگوست کنت که تاریخ جوامع بشری را به سه مقطع تقسیم می‌کند، اولین مقطع آن را که پرسابقه‌ترین آنها نیز است، دوران تفکر دینی و ربّانی "The Theological Stage" می‌داند و معتقد است که هستی‌شناسی و آگاهی دینی، حاصل مقایسه و تشبیه جهان با احساسات و عواطفی

است که انسان در خود می‌یابد. فوئر باخ مدعی است که خداوند و اندیشه‌های دینی، حاصل تحمیل ذهنیت و خواسته‌های انسانی به جهان خارج است. این‌گونه توجیحات در مورد دین اعم از این که در قالب اندیشه‌های کنت یا فوئر باخ و یا به صورت تفاسیر فروید، مارکس، دورکیم و ... باشد، همگی به دنبال انکار حقیقت علمی، آگاهی دینی هستند. و علی‌رغم این همه و با صرف‌نظر از نگاهی که آنها نسبت به حقیقت سنت و دین دارند - ناگزیر از اعتراف به وجود نسبت بین دین و سنت می‌باشند.

نسبت بین سنت و دین به این دلیل است که سنت، حیات و دوام خود را از ناحیه نگاه دینی و تعریفی که دین برای آن عرضه می‌کند به دست می‌آورد. بدین لحاظ هرگاه آگاهی و معرفت دینی ارزش و اعتبار جهانشناختی خود را از دست بدهد، سنت نیز از حیات و نشاط ساقط می‌گردد.

حقیقت آگاهی دینی

حقیقت آگاهی دینی و معرفت شهودی و ارزش جهانشناختی قضایای دینی نظیر قضایای که از وجود مبدأ و معاد یا خلود و جاودانگی نفس انسان سخن می‌گویند، از جمله اموری هستند که کاوش در پیرامون آنها مباحثی فلسفی را به دنبال می‌آورد.

برخی از دیدگاه‌های فلسفی، آگاهی دینی را معرفتی علمی نمی‌دانند و با تعریفی که از علم ارائه می‌دهند، دین را تنها موضوع علم می‌خوانند. همچنین در بعضی از دیدگاه‌ها قضایای دینی با آن که دارای نفس الامر و واقعیتی نیستند که بتوان با آن از صدق و کذب آنها خبر داد ولیکن این قضایا با انتخاب و اختیار و ایمان انسان گزینش شده و فرهنگ و تمدنی را شکل می‌دهند. در نگاهی دیگر که البته قوام دین به این نگاه است، معرفت و آگاهی دینی، متن علم است، چرا که «اول العلم معرفة الجبار: سر سلسله هر علمی شناخت خداوند است» و لازمترین علوم نیز همان علمی است که این مهم را به انجام رساند؛ «الزم العلم لک مادئک علی صلاح دینک و ابان لک عن فساد: لازمترین علوم برای تو علمی است که تو را بر صلاح دین راه نماید و فساد آن را بر تو آشکار سازد.»^۲

انتخاب، گزینش و ایمان نیز آن‌گاه که بر مدار آگاهی و معرفت دینی که همان علم است، نباشد، در نگاه دینی، انتخابی خطرناک و آسیب‌پذیر است؛ «نعم قرین الايمان العلم»^۳ بهترین همراه ایمان، علم است و بدترین تعبّد نیز تعبّدی است که با علم قرین نباشد؛ «المتعبد بغير علم كالطاهره يدور و لا يبرح من مكانه: عبادت‌کننده بدون علم به خردوار آسیاب می‌ماند که دور می‌زند و راه به جایی نمی‌برد»^۴ چه این که آگاهی و معرفت دینی خود بیشترین اقتضا را برای عبودیت و باروری ایمان به همراه دارد؛ «انما يخشى الله من عباده العلماء: به درستی که از بندگان خدا فقط عالمان هستند که از خداوند سبحان خشیت دارند.»^۵

نسبت علم و دین

داوری در مورد حقیقت آگاهی دینی و معرفت علمی و همچنین دانش فلسفی، از حوزه بحث

حاضر بیرون است اما با زبانی توصیفی می‌توان گفت که آگاهی دینی نزد معتقدین به آن، هویتی علمی دارد، چه این که علم نیز در نزد ارباب دیانت از هویتی دینی برخوردار بوده و با آن بیگانه نیست. در نگاه دینی، بخشی از علم از متن دیانت جوشیده و حیات بشری بدون بهره‌وری از هسته مرکزی دین - یعنی وحی - از آن بخش بی‌نصیب می‌ماند. این قسم از علم، هویتی آسمانی داشته و با وساطت انسانهایی که از قوه قدسیه برخوردارند در دسترس همگان قرار گرفته است ولیکن بخش دیگر علم با تولد انسان و همراه با رشد و باروری ابعاد جسمانی او ظاهر شده و تا مرحله آگاهی نسبت به علوم الهی و همراهی با آن ادامه می‌یابد.

علم عام و گسترده‌ای که همگان از آن برخوردارند، همان دانش حسی است که در نهایت در قالب آگاهی عقلی سامان می‌یابد. این نوع از آگاهی در تعبیر دینی، حجت درونی خداوند است که انسان را به وجود مبدأ و معاد و ضرورت وحی و رسالت خبر می‌دهد و در بعد عملی نیز بر حسن تبعیت از نبی و وجوب آن حکم می‌کند. بنابراین، علم عام که حجت درونی آدمیان است، چهره حسی و عقلی داشته و تحت عنوان دانش مفهومی قابل ترسیم است.

علم حصولی و مفهومی، ابزارها، شیوها و روشهای خاص خود را دارد. تعلیم و تعلم، گفت و شنود، رعایت ضوابط منطقی، بحث و درس، از ابزارها و روشهای آن است.

بخش دیگر علم که هسته مرکزی دین را تشکیل می‌دهد، گرچه به وساطت نبی و فرشتگانی که او را همراهی می‌کنند، تا افق مفهوم نازل شده و در سطح عبارات و کلمات و خطوط ظاهر می‌گردد، اما درس و بحث حصولی و تعلیم و تعلم مفهومی و چینش و ترتیب مقدمات منطقی، وسیله اصطیاد و تحصیل آن نیست. این نوع از علم که آگاهی ناب و خالص است، همان دانش حضوری و شهودی است که از طریق تماس مستقیم نبی با مبادی عالیة هستی حاصل می‌گردد و انبیاء و اولیاء الهی برای تحصیل این نوع آگاهی از تصفیه، تزکیه، تحول، تبدل و صیورت وجودی بهره می‌برند.

تفاوتهای علم حصولی و حضوری

تفاوت دانش حصولی و حضوری نظیر تفاوت کیفیت علم پزشکی و بیمار به درد است. علم بیمار به درد، حضوری است و علم پزشکی به آن حصولی است پزشکی برای آن که به درد علم حضوری پیدا کند، ناگزیر باید در واقعیت و وجود خود تغییری را ایجاد نماید.

علم حصولی که در دسترس همگان است، از طریق مفاهیم و براهین، اصل مبدأ و معاد یا حشر انسان با اسماء و صفات و آیات و نشانه‌های خداوند سبحان را اثبات می‌کند و علم شهودی که انبیاء و اولیاء الهی از آن برخوردارند، مشاهده مبدأ و دیدار معاد و نظاره بهشت و دوزخ الهی است. «کلا لو تعلمون علم‌الیقین لترون‌المجمیع: نه چنین است، اگر شما از علم‌الیقین بهره داشته باشید، دوزخ را نیز خواهید دید.»^۶

تفاوت دیگر علم حصولی با علم حضوری در این است که علم حضوری با دارایی قرین است و

حال آن که علم حصولی دانشی بی بهره از دارایی است. کسی که از طریق علم حصولی به رحمت گسترده و بیکران الهی آگاه است، وصف بخشش را می نماید و کسی که با دانش شهودی و حضوری به رحمت خداوند آگاه است، آن رحمت را واجد است و به همین دلیل در فلاح و رستگاری مستغرق می باشد. پس همواره در علم حضوری عنصری افزون بر آنچه در علم حصولی است، وجود دارد؛ یعنی نبی آنچه را دیگران به دانش مفهومی عقلی درک می کنند، به گونه ای که واجد و دارای آن است ادراک می نماید و می بیند.

نبی علاوه بر ادراک برتر آنچه که با مفهوم در افق ادراک عام عقلی قرار می گیرد، به دلیل موقعیت برتر خود، به فهم برخی از خصوصیات و جزئیاتی نایل می آید که علم مفهومی دیگران را به آن، به طور مستقل راهی نیست. او به دلیل این که چهره باطنی و الهی زندگی طبیعی و رفتار و اعمال همگان را به تفصیل مشاهده می کند، از خصوصیات روابطی که بین معاش و معاد انسانها وجود دارد، باخبر می گردد، و آن گاه آنچه را که به شهود یافته است، دیگر بار با نزول به افق فهم و دریافت دیگران در قالب مفاهیم و عبارات، به آنها منتقل می کند.

مفاهیم و عباراتی را که نبی در مخاطبه و گفت و گو با انسانها اظهار می دارد، گاه مشتمل بر حقایقی است که عقل نظری یا عملی آنها نیز به ادراک آن نایل می شود. در این صورت او کلامی تأسیسی نداشته و به تأیید آنچه عقل می فهمد پرداخته است یا آن که با ارشاد خود به احیای دفینه های عقلی آدمیان همت گمارده است.

اما گاهی، مفاهیمی را که نبی اظهار می دارد ناظر به همان خصوصیات است که شناخت مفهومی دیگران پس از ادراک کلیات، نسبت به آنها ساکت است، مانند وقتی که از جزئیات و خصوصیات اسماء و صفات الهی و روابط آنها یا از ویژگیهای برزخ و بهشت و دوزخ، خبر داده و یا آن که مقتضیات امور یاد شده و احکام عملی مربوط به آنها را اعلان می نماید. در همه این موارد آنچه منتقل می شود، علمی نوین را که جز با استعانت از وحی حاصل نمی شود، به ارمغان می آورد. این بخش از علم در صورتی که در محدوده آگاهی عملی انسان واقع شود و شیوه رفتار و سلوک انسان را تبیین نماید، سنت خوانده می شود.

سنت در نگاه دینی

آنچه بیان شد در حکم مقدمه ای برای عبارت اخیر است که از آن تعریف سنت در فرهنگ و نگاه دینی به دست می آید. سنت در این تعریف بخشی از علم و دانش عملی است که با تغذیه از شهود و حضور دینی، حاصل می شود. سنت به دلیل آن که در خطاب با مردم و در گفت و گوی با آنها عرضه می شود، در قالب دانشی مفهومی و حصولی قرار می گیرد ولیکن دانشی است که عقل عملی به تنهایی عهده دار اثبات یا رد آن نیست و تنها از طریق وحی و شهود دینی صحت و سقم آن بررسی می شود.

سنت شیوه ای از رفتار را ارائه می دهد که براساس آن صلاح معاش و معاد آدمی تأمین شده و

فلاح و رستگاری انسان به دست می‌آید. سنت در حقیقت منطق معرفت و علم ناب و خالص دینی است زیرا سنت برای طالبان شهود و سالکان طریقه وصول همان نقشی را ایفا می‌نماید که منطق برای جویندگان دانش و علم حصولی. همانگونه که منطق در صحنه دانش حصولی مسیر تردد و آمد و شد فکری را تعیین می‌کند، سنت نیز در پهنه آگاهی حضوری و شهودی، که دانش راستین و دانایی همراه با دارایی است، طریق وصول را ارائه می‌دهد.

تفاوت منطق و سنت در این است که منطق مسیر ذهنی تردد را نشان می‌دهد و سنت مسیر عملی زندگی و زیست را و این تفاوت ناشی از تفاوت دو نوع معرفت حصولی و حضوری، است. در معرفت حضوری انسان برای وصول به واقعیت معلوم ناگزیر باید به تبدیل و تغییر هستی خود دست یازد و این تبدیل و تغییر، شیوه‌ای از زیست و زندگی را که سنت عهده‌دار آن است طلب می‌نماید. این شیوه از زیست همان طریق تزکیه است که در متن رسالت انبیاء قرار گرفته است؛ «کما ارسلنا منکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یتذکرکم و یتلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون (بقره / ۱۵۱)»: همانطور که در میان شما از خودتان رسولی فرستادیم آیات ما را بر شما تلاوت می‌کند، شما را تزکیه می‌نماید و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه را که از نزد خود نمی‌توانستید بیاموزید به شما می‌آموزاند.»^۷

انبیاء با تزکیه، فلسفه که دوستداری حکمت است، نمی‌آموزند، بلکه حکمت را تعلیم می‌دهند که با شهود قرین است و کتاب را تعلیم می‌دهند؛ همان کتابی که اصف بن برخیا در بیان قرآن با فراگرفتن علمی از آن و نه همه آن، تخت بلقیس را در زمانی کمتر از چشم برهم زدن، از صبا به یمن آورد و بالاخره نبی، از طریق ارائه آیات الهی و تزکیه انسانها، حقایق را می‌آموزاند که آنها هرگز بدون ارتباط با وحی و از نزد خود نمی‌توانند فراگیرند.

سنت که در قالب شرایع مختلف ظاهر می‌شود، از متن شهود برمی‌خیزد و به سوی شهود نیز فرامی‌خواند و به همین دلیل همواره دارای عنصری است که از دسترس دانش مفهومی و عقل عملی یا نظری بیرون است.

رازداری و رازکشایی

عقل عملی با همه همراهی‌ای که با سنت دارد، هرگز نمی‌تواند حکم و قانونی را که جایگزین و بدیل سنتهای دینی باشد ارائه دهد. سنت، سالک را به واقعیتی آگاهانه فرامی‌خواند؛ واقعیتی که دانش مفهومی و عقل نظری به اصل وجود آن به اجمال دلالت می‌کند و عقل عملی بر وجوب سلوک به سوی آن و در نتیجه بر وجوب متابعت از سنت و شریعت حکم می‌نماید. اذعان عقل به واقعیتی که سنت به آن می‌خواند و اعتراف به عجز از شناخت ذات و کنه آن واقعیت و عجز از شناخت راههایی که به ظهور خاص وصول به آن را ممکن و میسر می‌سازند، سنت را برای عقل به صورت سر و رازی مقدس درمی‌آورد؛ سرتی که جز با صعود از دانش مفهومی و گذر از وجود و واقعیت نفسانی و محدود سالک، آشکار نمی‌شود.

سنت گرچه برای دانش مفهومی رازآلود است ولی برای سالکی که به آن عمل می‌کند طریقه وصول به سر و گشایش راز است. نماز که سنتی الهی است برای سالک، معراج و وسیله تقرب و حضور به بارگاه قدس است؛ «الصلاة معراج المؤمن»^۸ و زکوة با آن که فعلی اجتماعی و اقتصادی به شمار می‌آید سنتی دینی است که مزگی و پاک‌کننده عامل و رفتارکننده به آن است؛ «الزکوة قربان کل تق: زکات نزدیک کننده انسان متقی به خداوند است.»^۹ «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكهم بها: ای پیامبر زکات اموال آنان بگیر، تا آن که صدقه - زکات - آنها را طاهر و پاک گرداند و تو آنها را با آن تزکیه نمایی.»^{۱۰}

سنت در تعریفی که براساس ذهنیت معاصر از آن یاد شد، شیوه‌ای از رفتار بود که براساس شناختی حسی - عاطفی سازمان می‌یافت ولیکن در تعریف اخیر، سنت بیش از آن که شیوه‌ای از عمل باشد، نوعی از علم است و این علم از نوع شناخت حسی و دانش تجربی و همچنین، از قبیل دانش عقلی نیست، هر چند که با آگاهی عقل عملی از این جهت مسانخ است که احکام و ضوابط رفتار و کردار آدمیان را بیان می‌نماید. سنت علمی است که بر شهود خالص و ناب دینی استوار است؛ شهودی که الهی بوده و از مشاهده و ملاقات با حقایق مطلق و فراگیر حاصل می‌شود. چهره الهی شهودی که در متن سنت نهفته و آغاز و انجام آن را تشکیل می‌دهد، به سنت قداست و حرمتی الهی نیز می‌بخشد.

اگر سنت به شناخت حسی - عاطفی متکی باشد، ارزشی غیر علمی و دون عقلی پیدا می‌کند ولی اگر به معرفت شهودی متکی باشد در عالیترین مراتب علم قرار گرفته و ارزشی فراعقلی و فرامفهومی می‌یابد. همچنین اگر سنت از عاداتی تغذیه کند که از تکرار یک رفتار و از احساس مستمر یک عمل پدید می‌آید، زوال آن نیز با ترک همان عادت و احساس و با ممارست به عملی خلاف آن واقع خواهد شد هر چند که عمل خلاف ابتدا با اکراه یا اجبار انجام شود، ولیکن اگر سنت متکی به معرفت شهودی بوده و یا آن که بنیانهای مفهومی آن براساس دانش عقلی استوار شده باشد، هرگز متروک نخواهد شد.

کسی که با باطن و روح سنت مأنوس است و شهود و حضوری را که در متن آن است، ادراک می‌کند، هرگز دست از آن نمی‌شوید زیرا او مادام که تمام هستی و وجود خود را در مسیر آن سنت، پاک و طاهر نکرده باشد به معرفتی که در متن آن مستقر بوده و راز و سر آن را تشکیل می‌دهد، نمی‌رسد. کسی که واقعیت و هستی متعالی خود را در قالب یک سنت مشاهده می‌کند چگونه می‌تواند از آن دست بشوید؟

عامل به سنت اگر هم به سر آن راه نیافته باشد تا زمانی که با دانش عقلی، واقعیتی را که سنت روی به آن دارد را به اجمال اثبات می‌کند و وجوب سلوک به سوی آن را با ارشاد و هدایت عقل عملی ادراک می‌نماید و در نتیجه ضرورت متابعت از وحی و سنت را می‌فهمد، همچنان به سنت عمل خواهد نمود و به هیچ قیمتی از آن دست نخواهد شست و در راه عمل به آن هر خطری را به جان خریدار است زیرا معتقد است تا جان خود را خالصانه در مسیر سلوک نهد، به حقیقت و روح

سنت که همان شهود و ملاقات با خداوند است، بار نخواهد یافت.

روح و قالب سنت

زوال سنت هنگامی آغاز می‌شود که یقین اعم از آن که شهودی یا حصولی باشد، از آن گرفته شود. سنت از دل شهود می‌جوشد و در امتداد یقین تا نازلترین مرتبه آن که همان یقین عقلی و مفهومی است تداوم می‌یابد و از آن پس جز قالبی از آن باقی نمی‌ماند. قالب سنت، لاشه بی‌روح آن است که به عادت متکی است و عادت، از معرفت عقلی بی‌بهره است و از عاطفه‌ای بهره می‌برد که در اثر ممارست و احساس مکرر پدید می‌آید.

کسانی که از معرفت عقلی و شهودی بی‌بهره‌اند و از شناخت یقینی نصیبی ندارند و علم را تنها در محدوده گزاره‌های محسوس، ابطال‌پذیر و مانند آن می‌بینند، ناگزیر از سنت جز قالب آن را مشاهده نمی‌کنند و تعریفی را که برای سنت می‌دهند نیز جز بر این قالب تطبیق نمی‌شود. در نگاه آنان، سنت به عادت مستقر تطبیق می‌شود و رویاروی تجدد و کاری قرار می‌گیرد که سابقه پیشین نداشته بلکه حادث است، حال آن که کسانی که سنت را با نگاهی دینی شناخته و تعریف می‌کنند، این تعریف را تنها شایسته جسم و ظاهر سنتی می‌دانند که روزگاری حیات و زندگی داشته و اینک از روح و جان خود که همان یقین و شهود است دور مانده باشد. یا آن که این تعریف را شایسته کسی می‌بینند که تنها ظاهر سنت تجسد یافته را در جهان خارج مشاهده کرده و از باطن و حقیقت آن که با وجود و واقعیت سان و سنت‌گذار سرشته شده، غافل است، زیرا او از سنتی که در جامعه جریان دارد جز ظاهر و قالب آن را نمی‌بیند و این قالب را نیز، با فهم و ادراکی که خود از آن دارد تفسیر و تأویل می‌کند.

تقابل سنت و بدعت

سنت برای کسی که با نگاه دینی به آن می‌نگرد کاری مطابق عادت نیست تا در برابر کار ابداعی و نو قرار گرفته باشد بلکه قانون و حکمی الهی است و در برابر بدعت قرار دارد. بنابراین، در مقابل سنت، بدعت است، و بدعت هر قانون و کاری است که براساس دریافت و شهودی الهی سازمان نیافته باشد.

سنت در معنای دینی آن که در مقابل بدعت است، مصادیق و استعمالات مقید و خاص نیز دارد و از این جهت نباید بین دو معنای عام و خاص آن خلط شود.

سنت در معنای عام خود، شامل تمامی احکام و مقرراتی می‌شود که با استفاده از شهود و حضوری الهی در قالب نقل به بشر منتقل شده است، اعم از این که این نقل ره‌آورد فرشته وحی بوده و سخن مستقیم خداوند باشد و به صورت کتاب آسمانی در دسترس بشر قرار گرفته باشد یا آن که از طریق حدیثی قدسی توسط پیامبر یا امام معصوم به دیگران ابلاغ شده باشد و یا آن که از طریق گفتار، رفتار یا تقریر معصوم در معرض آگاهی و اطلاع دیگران واقع شده باشد. شاهد

عمومیت معنای سنت نسبت به همه موارد یاد شده، شمول و عموم مقابل آن یعنی بدعت است که عدول از همه موارد فوق را دربرمی‌گیرد.

گاه نیز سنت در مورد برخی از مصادیق یاد شده و بیشتر از همه در مورد آن دسته از احکام دینی اطلاق می‌شود که در گفتار، رفتار یا تقریر پیامبر (ص) حضور داشته یا از آنها استنباط می‌شوند. سنت هنگامی که در این معنای خاص به کار رود، در برابر کتاب و در برابر سنتی قرار می‌گیرد که از نظر به گفتار، رفتار و یا تقریر اولیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام استنباط می‌شود.

سنت که در لغت به معنای راه و روش است گاه نیز به معنای راه و شیوه‌ای تکوینی به کار می‌رود و در این صورت سنت ناظر به قوانین واقعی و خارجی جهان و اراده تکوینی خداوند سبحان است و البته این معنای سنت از بحث فعلی ما که در محدوده زندگی فردی و اجتماعی انسان و احکام و قواعد عملی مربوط به آن قرار دارد، خارج است.

از آنچه بیان شد دانسته می‌شود، قوام سنت در فضای دینی، به ثبات و تداوم زمانی آن نیست، هر چند که سنت تاب ثبات و تداوم را نیز دارد. قوام سنت به حقیقت الهی آن است و به همین دلیل سنت همواره سنت است حتی در موقعی که هیچ یک از افراد جامعه به آن عمل نکرده و عادت اجتماعی برخلاف آن باشد و یا حتی در موردی که برای اولین بار به آن عمل می‌شود.

اگر سنت در زمره عاداتهای اجتماعی دانسته شود و ثبات و قراری که برخی از سنن مقتضی آن هستند، به عادت و ماندن آن استناد یابد، هیچیک از ادیان و سنتهای دینی در هنگام پیدایش خود چهره سنتی ندارند، بلکه هر سنتی در بدو پیدایش یک امر متجدد و نوین است که در جریان تحولات و تبدلات مستمر اجتماعی و تاریخی رخ نموده است و رفتار دینی پس از مدتی چون به صورت نهاد و سازمان اجتماعی درآید، صورت سنت را به خود گرفته و دوام و ثبات خود را بر انسان و جامعه که نیازمند تحول و تغییر مستمر است، تحمیل می‌نماید. اما اگر سنت معنای دینی داشته باشد، نبی و پیامبری که حلقه اتصال انسان با آسمان الوهیت است و به تعبیر شیخ‌الرئیس بوعلی سینا، سان همان سنت‌گذار است،^{۱۱} هر پیام و کلامی را که او برای تنظیم و تمشیت رفتار انسانها بیان می‌دارد در همان هنگام که اظهار می‌دارد، یک سنت است.

بدعت نیز که در تقابل با معنای دینی سنت است، به تازه و نو بودن قائم نیست بلکه به بی بهره بودن از شناخت و شهود دینی است و به همین دلیل می‌تواند رجوع و بازگشت به رسم دیرین و شیوه رایج در جامعه باشد و از همین جهت نیز بدعت حتی وقتی که همه جامعه به آن عمل کرده و به صورت عادت مستقر و رسوب یافته یا حتی قانون رسمی و مصوب اجتماع نیز درآید، همچنان بدعت است.

سنت در تقابل یا همراهی با تجدّد

تقابل بین سنت با تجدّد و توسعه و مانند آن وقتی حاصل می‌شود که صورت تجدّد یافته آن در ظرف نگاه غیردینی تعریف شود و نگاه غیردینی که از ادراک حقیقت سنت عاجز است، به این دلیل سنت را در تقابل با تجدّد می‌بیند که خود از هیچ نوع ثباتی برخوردار نیست و در نتیجه، حضور سنت را تنها در چهره ثبات و دوام به صورتی ناقص احساس می‌کند و از تشخیص ناقص آن در حالت‌های دیگری که با حرکت قرین است عاجز می‌ماند، حال آن که ثبات و استمرار زمانی یکی از صورت‌هایی است که سنت داراست.

سنت‌های دینی گاه کلی و گاه جزئی هستند. سنت‌های کلی در قیاس با یکدیگر برخی مطلق و بعضی مقید هستند. احکام ثانوی در قیاس با احکام اولی از زمره سنت‌های کلی و مقید می‌باشند، و احکام قضایی و ولایی نیز با آن که کاملاً جزئی بوده و با زمان سرشته و عجین‌اند، همچنان در فضای سنت‌های دینی شکل گرفته و از قداست آن بهره‌مند هستند.

علی‌رغم ثبات و استمراری که احکام کلی در طی شریعت دارا هستند، سنت همواره با معنایی عمیق از تجدّد نیز قرین است و این معنای عمیق به صورت ثابت سنت نیز همواره محتوایی متجدّد می‌دهد و عرضه می‌شود تا هیچگاه گرد کهنگی بر آن ننشیند زیرا سنت در عین آن که سازمان معیشت است، راه و مسیر ملاقات و دیدار با خداوند نیز محسوب می‌شود و دیدار الهی با تجلیات نامحدود و غیرتناهی او حاصل می‌آید. در تجلی خداوند هرگز تکرار نیست و به همین دلیل سالکی که از طریق سنت به وصال نایل می‌شود، در عمل به سنت، علی‌رغم صورت بظاهر یکسان آن، هرگز دیدار واحد ندارد. مشابهت و همانندی تنها قضاوت کسانی است که جز ظاهر زندگی دنیا و صورت رفتار دینی را نمی‌بینند. این گروه که تنها قالب سنت را می‌نگرند جز به ملال و کسالت به آن نزدیک نمی‌شوند؛ «ولا یأتون الصلاة الا وهم کسّال و لا ینفقون الا وهم کارهون: به نماز نمی‌آیند جز با کسالت و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت.»^{۱۲} (توبه / ۵۴)

سنت مسیر عشق است و عشق را حدیث، هرگز مکرر نیست. بنابراین سنت نه تنها با تجدّد در تقابل نیست بلکه نو بودن، صفت مستمر و همیشگی آن است.

هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

سنت با بدعت، مقابل است و با تجدّد نیز در صورتی ناسازگار است که مصداق بدعت باشد، و سرّ این ناسازگاری در این است که بدعت از حدیث نامکرر عشق تهی است. بدعت راه به حقیقت نیست بلکه ضلالت و گمراهی است و به همین دلیل با نفرت قرین بوده و تاب هیچ نوع قرار و دوامی را نیز ندارد. اگر نشاط و سروری هم باشد در گریز مدام از آن است و این نوع از گریز همان نوع از تجدّد است که سنت با آن در ستیز است.

پی‌نوشتها:

۱. ماکس وبر، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه: احمد صدارتی نشر مرکز، تهران، ۱۳۶۷. ص ۷۲.
۲. جمال‌الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم آمدی. تصحیح: سیدجمال‌الدین حسینی محدث ارموی. مؤسسه انتشارات چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۱. ص ۶۱
۳. همان، ج ۶ ص ۱۵۹.
۴. همان، ج ۶ ص ۴۷۶.
۵. فاطر، آیه ۲۸.
۶. تکوین، آیات ۶ و ۵.
۷. بقره، آیه ۱۵۱.
۸. مجلسی - بحارالانوار، المكتبة الاسلامیه. تهران، ج ۸۲. ص ۳۰۲.
۹. حرعاملی، وسائل الشیعه، تصحیح: ربانی شیرازی، ج ۴. ص ۷.
۱۰. توبه، آیه ۱۰۳.
۱۱. بوعلی - الالهیات من الشفاء، افسست از طبع سنگی، انتشارات بیدار، قم، ص ۵۵۷.
۱۲. توبه، آیه ۵۴.